

ساخت‌شکنی ریزوم‌های مردانگی در داستان کوتاه «شکارچیان در برف» اثر تویاس وُلف: مطالعهٔ روان - جامعه‌شناختی

علی تقی‌زاده^۱رؤیا عباس‌زاده^۲

چکیده

«مردانگی» همواره مسئله‌ای به‌شدت چالش‌برانگیز بوده‌است. در داستان کوتاه «شکارچیان در برف» (۱۹۸۱) به قلم تویاس وُلف، هریک از شخصیت‌ها با تلاش برای اثبات مردانگی خود، به دنبال پیشی جستن از همتایان خود است؛ اما در ادامه، مردانگی این شخصیت‌ها به دلیل ناپایداری این مفهوم، دچار تغییرات ناچیز یا قابل توجهی می‌شود. در چنین فضای بی‌ثباتی، پژوهش حاضر به تحلیل داستان وُلف در پرتو مدل جنسیت کانل و نظریهٔ روان‌گسست‌کاوی ژیل دلوز و فلیکس گاتاری می‌پردازد تا انواع گوناگون مردانگی را شناسایی و نحوهٔ دگرگونی و جای‌گشت آن‌ها را مطالعه کند. مدل سه‌گانهٔ جنسیت کانل بر قدرت، روابط تولید و مناسبات عاطفی استوار است؛ بنابراین، پژوهش حاضر ابتدا به مطالعهٔ هریک از مردانگی‌های مشاهده‌شده در سه شخصیت اصلی داستان وُلف به‌عنوان نوعی ریزوم در جامعه می‌پردازد و سپس نحوهٔ جابه‌جایی آن‌ها را طی فرایندی موسوم به قلمروزدایی و ایجاد قلمروهای جدید (بازقلمروسازی) بررسی می‌کند. در ابتدای داستان، هریک از شخصیت‌های داستان وُلف (کنی، فرانک و تاب) نمایندهٔ نوع خاصی از مردانگی هستند؛ درحالی‌که کنی با گردن‌کشی، سعی در غلبه بر دیگران دارد (مردانگی هژمونیک) و فرانک نقش همدست او را در سوءاستفاده از تاب ایفا می‌کند (به‌ترتیب، مردانگی همدست و حاشیه‌ای)؛ اما در ادامهٔ داستان، این ریزوم‌های کهن و تثبیت‌شده در لحظهٔ جابه‌جایی نقش‌ها، قلمروزدایی می‌شوند و پایانی حزن‌انگیز را رقم می‌زنند. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که هر دو نوع مردانگی افراطی به یک‌اندازه برای جامعه زیان‌بار هستند؛ چراکه تجربهٔ سوءاستفاده تأثیری منفی بر سوءاستفاده‌گر (مردانگی هژمونیک و همدست) و قربانی (حاشیه‌ای) دارد و منجر به فساد و تباهی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: مردانگی، روان‌گسست‌کاوی، ریزوم، قلمروزدایی / بازقلمروسازی، مدل سه‌گانهٔ جنسیت کانل

۱. استادیار زبان و ادبیات انگلیسی و مطالعات آمریکا، گروه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول) haltaghee@razi.ac.ir

۲. استادیار دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی و مدرس مدعو، گروه زبان و ادبیات انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران